

دو «تجاهل عارفانه» شگرف از شهر زاد اکبر و محمد محق

با اینکه «تجاهل العارف» یا تجاهل عارفانه (معلوم را مجهول قرار دادن و خود را بیخبر و گول انداختن) یکی از شگرد های مهم و زیبای صنایع بدیعی در فولکلور و فرهنگ و ادبیات پارسی دری و بسی زبان های گشن بیخ شرقی و غربی است و در مفهومی عامتر؛ یکی از ترفند های سخن در سراسر بشریت میباشد؛ این صنعت حتی در متون مقدس وجود دارد و حاوی جواز هایی مشروط منجمله در قرآن کریم میباشد.

معهدا در اوضاع موجود جامعه و جهان ما از شروط مجاز و حدود فنون هنری و ادبی... بسیار فراتر رفته است. تا جایکه می بینیم و می شنویم؛ قریب اکثریت مطلق آنان که حرف و حدیثی دارند ، صفحه یی را سیاه میکنند؛ یا ویدیو کلیپی می سازند و پخش میدارند؛ به ویژه که به سیاست و دیپلماسی پهلو بزند یا زمینه صدا و سخن شان امور اطلاعاتی و جاسوسی و ضد جاسوسی یا امنیتی باشد؛ قریب همه چیز شان تجاهل العارف! است که به جایش «دروغ مصلحت آمیز»، «مکر مشروع» و «خدعه سیاسی - نظامی» و کذا - ستر و اخفای امنیتی هم خوانده میشود. و چه بهتر که به همین القاب و عناوین منحصر گردد و دامان صنایع و شگرد های زیبایی شناسانه هنر و ادبیات را رها کند. آنسو تر سیاست زده گی و فقر فهم و دانائی و فکر و اندیشه؛ به ویژه در گستره کار ها و مسئولیت های رسانه ای؛ نیز بیش از پیش چیز هایی از قماش «تجاهل العارف» منحنط و کاریکاتوری نشان میدهد تا حدیکه در عین مکررات تهوع آور بودن؛ ساخت و ساز نوشتاری و قید و بند دستور زبانی را نیز مرعی ندانسته بالاخره به بی معنی سرایی و هیچی و پوچی می انجامد.

بی کمالی های انسان از سخن پیدا شود پسته ی بی مغز چون لب وا کند رسوا شود

یکی از پهلو های این واقعیت را در مقاله تازه جناب ملک ستیز «[رسانه ها از «فکر» خالی می شوند](#)»، همینجا میتوانید ملاحظه بفرمایید.

به خاطر حسن درآمد بر اصل موضوع؛ اجازه دهید چند بند شعر حاوی تجاهل عارفانه اصیل را بخوانیم و لذت ببریم:

زمان کیست؟ فلك چیست؟ شرم دار حکیم

ازین دو سقله چه طبعی بلند شکوه سراسر است

آفتاب است آن پری رخ یا ملایک یا بشر

قامتست آن یا قیامت یا الف یا نیشکر

آنک از جنت فردوس یکی می آید

اختری میگذرد یا مالکی می آید

ماه نتابد به روز، چیست که در خانه تافت؟

سرو نروید به بام کیست که بر بام رفت؟

مه چنین خوب نباشد تو مگر خورشیدی؟

دل چنین سخت نباشد تو مگر خاریبی؟



با نظر داشت آنچه گفته آمدیم و نمونه آوردیم شاید اطلاق واژه «تجاهل عارفانه» بر مورد پذیرفتن تصدی «ریاست کمیسیون مستقل حقوق بشر» افغانستان توسط بزرگ بانو شهرزاد اکبر؛ عجیب به نظر آید. برای از میان برخاستن این تعجب؛ مقداری شناخت از بانو شهرزاد اکبر از یک سو و چه بودگی و چیستی ملغمه پر طمطرق «کمیسیون مستقل حقوق بشر» از سوی دیگر لازمی است. خوشبختانه حالا حالا ها در مورد شخصیت و آموزش های طولانی و تجربیات کاری و غیره مواصفات خانم شهرزاد اکبر؛ در رسانه های اجتماعی و پایگاه های اینترنتی و تلویزیونی و مطبوعات چاپی؛ معلومات بالنسبه غنیمتی درج شده است؛ یکی ازین سلسله میتواند ویدیوی زیر باشد:

[زندگینامه خانم شهرزاد اکبر رییس کمیسیون مستقل حقوق بشر](https://www.youtube.com/watch?v=BzFDVlkyKVQ)

<https://www.youtube.com/watch?v=BzFDVlkyKVQ>

اما بنده به دلیل اینکه پدر گرامی خانم شهرزاد شخصیت اجتماعی و سیاسی بزرگ معاصر افغانستان اسماعیل اکبر از دوستان نزدیکم بود؛ شناخت خیلی خوب حتی از دوران نوجوانی خانم شهرزاد دارم. منجمله حینیکه در سال های 2001 و 2002 مدتی من و جناب اسماعیل اکبر و شماری از روشنفکران دیگر با هم در کلکتیف نشریه ای با هم کار میکردیم؛ شهرزاد؛ کار کامپیوتر در نشریه را پیش می برد و حتی گهگاه صفحه بست نشریه را انجام میداد.



آنروز ها بلدیت درین حدود با کمپیوتر در جامعه خیلی کم وجود داشت. من میدیدم که شهرزاد با این سطح بلند کاری؛ آنرا فقط یک مورد فرعی میداند و با اندک فراغت یافتن؛ دنبال دروس و علوم بیشتر و بالاتر است. این سخت کوشی که چندان هم با جسم نحیف و بدن کم خون آنوقته او نمیخواند؛ گهگاه موجب غش و از حال رفتگی هایش میگردد.

تا جاییکه معلومات پسین در دست است؛ او عملاً تمام اوقات و امکانات نوجوانی و جوانی خود را همچنان وقف دانش اندوختن ساخت تا آنکه برای ادامه تحصیلات در سطح عالی شانس ورود به دانشگاه اکسفورد انگلستان را یافت و آنرا به درجه عالی به پایان برد. حال چنین بزرگ بانویی سیر دانش و بلند اندیش؛ چرا متقاعد شد که ریاست نهاد پوشالی و بی خاصیت و بی صلاحیت «کمسیون مستقل حقوق بشر» را بپذیرد؟

آیا او نمیداند که این تشکیلات و انجیو؛ یک اسم بی مسمی بیشتر نبوده و در آتی نیز قادر به هیچ اثر و ثمری شده نمیتواند. این حقیقت به این رژیم و آن رژیم یا به کرزی و اشرف غنی و دیگری چندان مربوط نیست. حتی اعلامیه جهانی حقوق بشر در سطح جهان عملاً به کاغذ پاره مردود مبدل شده است. نویسندگان و تصویب کنندگان آن اعلامیه سترگ و سایر اسناد و قوانین انسانی به خاک رفتند و قلدوران بی باک تروریست پرور و خون آشام و پول پرست و فرعون مانند عوض شان بر افلاک شدند که دنیا را همین لحظه در آستانه جنگ سوم جهانی و تباهی عام و تام زندگی و زمین قرار داده اند.

در دنیا دیگر بشر حقوق نه که پیشیزی ارزش ندارد حتی پلان هایی است که چندین ملیارد نفوس بشر از روی زمین محو شوند تا منابع انرژی برای جلاان عیان و نهان بشریت باقی بماند تا برای خویشتن عمر هایی دوصد ساله تدارک ببینند و به تفریحات و احياناً نشیمن گاه ها در کیهان رفت و رو پیدا نمایند. بلی. شهر زاد اکبر همه اینها را میدانست و میداند ولی او مانند پدر بزرگش؛ معتقد است که وقتی میتوانی نباید بگذاری حتی کور سوی امید از مردم و بشر گرفته شود. شهر زاد تجاهل عارفانه کرد تا اگر بتواند همین نام و شعار محض را هم حفظ و هم بهتر و جذاب تر کند تا برای مردمان افغانستان معنایی و الهامی داشته باشد!

مورد دیگر «تجاهل عارفانه» بزرگ و وزین و سنگین؛ همانا نوشتار ماهرانه و روشنگرانه گرانبهای جناب محمد محق میباشد که در حال حاضر سفیر افغانستان در مصر؛ و خود از نویسندگان و کاوشگران به نام وطن استند. این تجاهل عارفانه و رندانه فقط در صورت طرح موضوع و مسئله است که از همان عنوان مقاله چون آذرخش دل شب و تیره گی را دو پاره می سازد. دیگر لطفاً خود توجه و تعمق بفرمایید:

طالبان از کدام اسلام سخن می گویند؟



در نوشته‌ای که محمد محق، پژوهشگر و سفیر افغانستان در مصر برای صفحه ناظران فرستاده است می‌گوید رویکرد طالبان که گروه‌های غیر از خود، از منظر دینی را با سوءظن می‌نگرند و تصور می‌کنند که دیگران گویا کافر و بی‌دین هستند، ابهام و نگرانی مهمی در بین مردم افغانستان ایجاد کرده که باید روشن شود.

در افغانستان تقریباً همه مردم گزارش‌های مربوط به گفتگوهای صلح را با اشتیاق و همزمان با نگرانی دنبال می‌کنند. اشتیاق به دلیل امیدواری به پایان جنگ و گشایش صفحه نوینی در تاریخ این کشور که نوید دهنده فردایی تهی از خون و خشونت باشد؛ و نگرانی از بابت این‌که صلح مورد نظر به چه بهایی و با پرداخت چه هزینه‌هایی به دست خواهد آمد.

یکی از اسباب عمده نگرانی مردم همین ترجیح‌بند سخن طالبان است که پا ضرب در هر موضوعی مطابقت با اسلام یا اصول اسلامی را تکرار می‌کنند.

اصرار طالبان بر افزودن قید 'اسلامی' به دنباله هر چیز این برداشت را در ذهن جامعه تداعی می‌کند که طالبان کسی جز خودشان را مسلمان نمی‌دانند و به همه گروه‌های غیر از خود، از منظر دینی با سوءظن می‌نگرند و تصور می‌کنند که دیگران گویا کافر و بی‌دین‌اند و با اسلام و اصول آن سر ناسازگاری دارند.

شکی نیست که در هجده سال اخیر گرایش تکفیری در میان طالبان رو به افزایش است، و هرچند راهی برای پژوهش میدانی وجود ندارد تا بدانیم چه درصدی از آنان مانند القاعده و داعش کاملاً تکفیری شده‌اند، اما عملکرد آنان در کشتن زنان و کودکان بی‌گناه و انفجار مساجد و قتل عالمان دینی منتقد گمانه رشد گرایش تکفیری در صفوف آنان را قوت می‌بخشد. بدون آن، اقدام به قتل مردمان غیرنظامی و بی‌دفاع که مسلمان هستند، با نهی شدید و هشدارهای سختی که در شریعت بابت آن وجود دارد، کاری نیست که کسی بتواند به آن اقدام کند، مگر این که به تفکر گروه‌های تکفیری در غلتیده باشد.

اگر طالبان واقعا تکفیری شده باشند و از دید خوارج به دیگر مسلمانان نگاه کنند، مصالحه ایشان با دیگران امکان‌پذیر نیست، زیرا تکفیری‌ها تنها به صورت 'خدعه'، که آن را از نظر شرعی در حالت جهاد جایز می‌دانند، با کسانی که از نظر آنان بی‌دین هستند، اقدام به مصالحه می‌کنند، نه سازش و توافق راستین که همراه باشد با پایبندی به تعهداتی که پای‌شان امضا می‌کنند.

اگر طالبان توقع دارند مردم باور کنند که آنان در پی تداوم جنگ نیستند و به تداوم ویرانی کشور رضایت ندارند، در این صورت باید مشخص کنند که فرق‌شان با داعش چیست، و تا این موضوع روشن

نشده است این یکی از اسباب عمده نگرانی مردم از بابت گفتگوهای صلح باقی خواهد ماند. تا اکنون آنچه به نظر می‌رسد این است که طالبان با داعش تنها بر سر تصاحب قدرت رقابت و مخالفت دارند و نه بر سر موضع‌گیری‌های فکری و دیدگاه‌های اعتقادی، زیرا طالبان همپیمان نزدیک القاعده هستند، و القاعده با داعش در اصل تفکر سلفیت جهادی مشترک است، و اگر اختلافی دارند اختلاف‌شان نخست بر سر قدرت است و سپس بر سر برخی تاکتیک‌ها، و نه اصل استراتژی بلند مدت این گروه‌ها برای برپایی نظام مورد علاقه‌شان.

معیار راستی آزمایی برای این کار واضح و آسان است: اگر طالبان واقعا از القاعده بریده و با داعش اختلاف عقیدتی داشته باشند، باید نگاه "تکفیری" به دیگر مسلمانان را کنار بگذارند و به گروه‌های غیر از خود نیز حق بدهند که بهره‌ای از مسلمانی داشته باشند و به همان پیمان‌بهره‌ای از فهم دین. در سال‌هایی که طالبان بر بخش اعظم افغانستان حکم می‌راندند نه تنها اکثریت مردم افغانستان از نحوه تفسیر این گروه از اسلام به ستوه آمده و بیزار شده بودند، بلکه حتی بسیاری از گروه‌های بنیادگرای مسلمان نیز که در بسیاری دیدگاه‌ها با آنان شریک هستند، فهم طالبان از اسلام را غلط می‌شناختند. در همان زمان، قاضی حسین احمد، رهبر جماعت اسلامی پاکستان که از چهره‌های عمده بنیادگرایان مسلمان شمرده می‌شد، در اظهار نظری کنایه‌آمیز گفت: "طالبان به عالمان احتیاج دارند" یعنی آنان اسلام را درست نمی‌فهمند و لازم است اهل علم به آنان اسلام را تعلیم بدهند. این سخن در آن زمان علاوه بر نشریات اردو زبان در برخی نشریات عربی زبان هم بازتاب پیدا کرد تا به نقطه ضعف مهم طالبان اشاره کند.

همچنان در همان زمان، گروهی از علمای سرشناس جهان اسلام که کم‌وبیش با طالبان همدلی هم داشتند، به شمول یوسف قرضاوی، ساکن دوحه، فرید واصل، مفتی اسبق مصر، فهمی هویدی روزنامه نگار مشهور نزدیک به گروه‌های اسلام‌گرای مصری و چندین شخصیت نام‌آشنای دیگر از سوی یونسکو به قندهار فرستاده شدند تا آنان را از تخریب مجسمه‌های بودا در بامیان باز دارند و برای شان تعالیم اسلام را در آن زمینه تعلیم دهند. پس از آن سفر، فهمی هویدی کتابی در آن باره نگاشت و عنوان آن را گذاشت: "طالبان، جند الله فی المعركة الغلط" یعنی طالبان، لشکر خدا در نبردی نادرست.

آنچه اما سبب شده است تا طالبان از نظر تئوریک مورد نقد مهمی قرار نگیرند و کسی به فهم غلط آنان از دین کار چندانی نداشته باشد این است که آنان، بر خلاف بسیاری دیگر از گروه‌های بنیادگرا، توانایی نوشتن کتاب‌های علمی برای تشریح افکار و نحوه تفسیر خود از اسلام را ندارند، تا این افکار توجیهی را جلب کند و صاحب قلمی را به نقد و مناقشه وادارد. همین نقطه ضعف‌شان سبب شد تا اسامه بن‌لادن و ایمن ظواهری بتوانند افکار تکفیری خود را در صفوف آنان اشاعه ببخشند.

اکنون مردم نگران‌اند که مراد طالبان، علی‌رغم دانش اندک‌شان از دین، از اینهمه تاکید مبهم و سوال برانگیز بر اسلام و اصول اسلامی چیست.

اگر آنان از تفسیر تکفیری از اسلام فاصله گرفته‌اند و نمی‌خواهند مانند القاعده و داعش باشند، در این صورت بهتر است بدگمانی نسبت به دیگر مسلمانان را کنار بگذارند و به آنان حق بدهند تا مطابق با فهم خود از اسلام بدان عمل کنند. اگر طالبان این موضوع را بپذیرند بخش عمده‌ای از نگرانی‌های مردم از بابت صلح با طالبان برطرف خواهد شد.

در آن صورت، باید طالبان به گفته سابق قاضی حسین احمد به سخن عالمان گوش کنند تا برایشان شرح دهند که از زمان ظهور اسلام تا اکنون چهارده قرن سپری شده است، و در این زمان نسبتا دراز ده‌ها و صدها مذهب فقهی و مکتب کلامی و مشرب فکری و جریان فلسفی و مرکز علمی و هزاران چهره برجسته در رشته‌های مختلف ظهور کرده‌اند و همه آنان مسلمان بوده‌اند، اما هر کدامشان تفسیری مخصوص خود از اسلام داشته است.

همچنان، در عصر حاضر، نفوس مسلمانان می‌رود تا به دو میلیارد نفر نزدیک شود، و این کمیت بزرگ انسانی تفاسیر گوناگونی از اسلام دارند و براساس آن تفاسیر مدل‌های مختلفی از اسلام را به نمایش گذاشته‌اند، از همان قطر گرفته، که با آن خوب آشنا کنید، تا کمی آن سوتر که دبی قرار دارد با شب‌های افسانه‌ای‌اش، تا ترکیه‌ای که بیش از یک دهه است اسلامگرایان بر آن حکم می‌رانند تا سرزمین حرمین شریفین، تا مالیزی، اندونزی، تونس، مصر، مراکش، ایران، پاکستان و غیره. در تمام این کشورها مراکز علمی مهمی وجود دارد و در آن‌ها دانشمندان برجسته‌ای در رشته‌های دینی حضور دارند، و هیچ کدام شان این کشورها را از دایره مسلمانی بیرون نمی‌دانند.

اسلام در بسط تاریخی‌اش همیشه دینی بوده است با رنگارنگی در ابعاد مختلفش، و آنچه مسلمانان در برابر دنیا به آن افتخار می‌کنند و تمدن بشری را از بابت آن مدیون خود می‌دانند نه اعمال طالبان و القاعده و داعش و بوکو حرام، بلکه کارنامه کسانی مانند مولانا جلال‌الدین بلخی، فارابی، ابن سینا، ابن رشد، ابن خلدون، ابن عربی، خوارزمی، خیام، ابو ریحان بیرونی، ابن نفیس، و هزاران شخصیت دیگر بوده است که هیچ کدام اسلام را به گونه طالبان نمی‌فهمیدند.

اگر طالبان این تنوع و رنگارنگی در فهم و تفسیر دین را بپذیرند و قبول کنند که الازهر مصر، دارالعلوم دیوبند، دارالافتای سعودی، حوزه‌های علمیه نجف و قم، جامعه‌های زیتونه و قیروان تونس، جامعه قرویین مراکش، دانشگاه اسلامی مالیزی، مراکز امام خطیب ترکیه و صدها پایگاه دیگر، به اضافه صدها و هزاران شخصیت پژوهشگر، قلم به دست و اهل اندیشه در جهان اسلام وجود دارند که فهم شان از اسلام متفاوت از فهم طالبان است و همه حق دارند از اسلام سخن بگویند، در این صورت بستر مصالحه واقعی با طالبان هموار می‌شود و نگرانی‌های مردم پایان می‌یابد و صلحی که در پی آن بیاید صلحی پایدار خواهد بود.

اما اگر منظور طالبان از اسلام همان باشد که در زمان حکمروایی‌شان بر سر مردم افغانستان آوردند از شلاق زدن روزانه مرد و زن بر سر امور جزئی گرفته تا برپا کردن محاکم تفتیش عقاید و دخالت در حریم خصوصی مردم و سلب آزادی‌ها و نادیده گرفتن حقوق مدنی و بی‌پروایی به عزت و کرامت انسانی و برباد دادن شرف و آبروی شهروندان و تبعیض آشکار بر ضد زنان و اجحاف بی‌محابا در حق شیعیان و به تمسخر گرفتن میثاق‌های بین‌المللی و خندیدن به ریش تمام عقلا جامعه و دهن‌کجی کردن به منافع ملی و بی‌اعتنایی به خدمات عمومی و ویران کردن تاسیسات عام المنفعه، همان راهی که تا امروز رفته‌اند، در آن صورت صلحی در کار نخواهد بود و آشوب‌هایی بزرگ‌تر برپا خواهد شد. کسانی که گفتگوهای صلح با طالبان را پیش می‌برند بهتر است به جای سخنان دیپلماتیک و احیاناً کلی و مبهم، این گره کور را باز کنند و به ابهام در این زمینه پایان ببخشند تا مردم به عاقبت خوش چنین صلحی اشتیاق نشان بدهند بدون هیچ گونه نگرانی.

<http://www.bbc.com/persian/blog-viewpoints-48935743>